

● در این شماره می خوانید

● تحلیل نخست وزیر پیرامون وجهه
سیاسی جمهوری اسلامی و دسایس آمریکا
پس از پیروزی کامل ایران در جنگ

● جنگ به روایت تصویر

● حافظان آسمان نیلگون ایران اسلامی
جنگیدن رزمندگان ما را به دنیا ثابت کردند

● قصه: نان و آتش

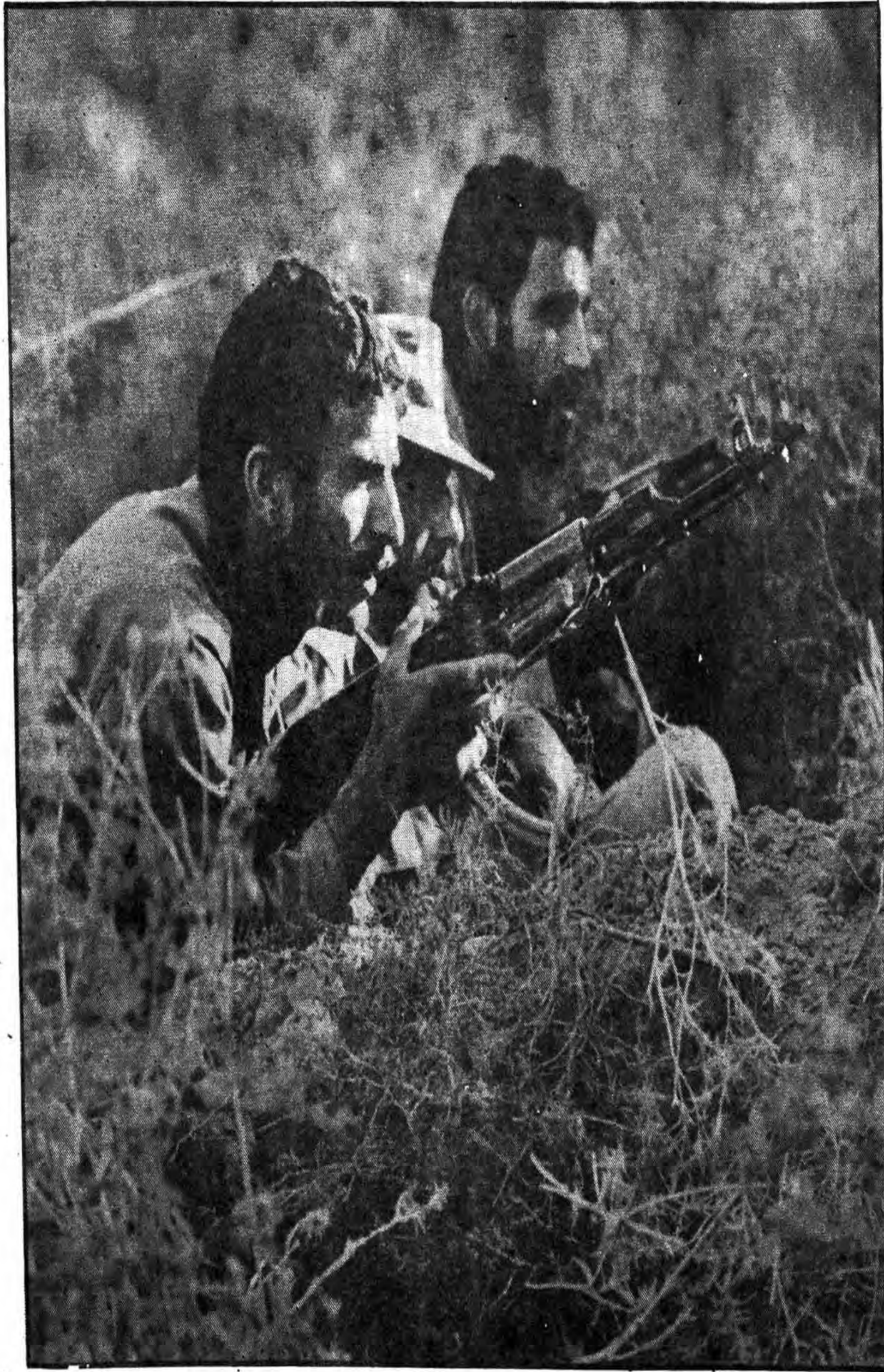
جمهوری اسلامی

۹

ویژه دومین سالگرد جنگ تحمیلی

دوشنبه ۵ مهر ۱۳۶۱

۹ ذیحجه ۱۴۰۲ - شماره ۹۶۴ سال چهارم



شماره‌ای که با تمام وجود بر غرب و شرق جهان کواکب سوزیدید شما عزیزانم به امداد خدا سرور. امام خمینی

اختصاصی جمهوری اسلامی:

تحلیل نخست وزیر پیرامون وجهه سیاسی جمهوری اسلامی و دسایس آمریکا پس از پیروزی کامل ایران در جنگ



رزیه، مردور و کافر عراق بدستور امریکای جنایتکار برای شکست انقلاب اسلامی ایران جنگی را بر کشور ما تحمیل کرد و از آنجا نیکه همواره خداوند مؤمنین را یاری می فرماید و مگر وجهه دشمنان اسلام را به خودشان برمی گرداند، این جنگ نیز نه تنها نتوانست جمهوری اسلامی ایران را ساقط کند، بلکه باعث تقویت و استحکام و جهانی شدن آن نیز شد. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گذشته از خسارت های انسانی و مادی که در برداشت که این نیز امری طبیعی است، اما به گفته امام عزیزمان نعمت زبانی نیز داشته است. بطور اختصار می توانیم بگوئیم که این جنگ در زمینه مسائل خارجی باعث فعال شدن سیاست خارجی کشور و در نتیجه صدور انقلاب اسلامی به جهان شد. ولایت گردید که جمهوری اسلامی یک نظام اسلامی، مردمی و قدرتمند می باشد. بر کات جنگ در داخل نیز زیاد است. بطور خلاصه جنگ تحمیلی باعث بوجود آمدن زمینه تشکیل ارتش بیست میلیون، انسجام و وحدت بین تمام رزمندگان و ملت، نابودی منافقین و دیگر صهیونیسم جنایتکار، صرفه جویی در مصرف و تولید بیشتر در نهایت برداشتن گام های اساسی هر جهت خودکفائی کشور بود.

در رابطه با آغاز سومین سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، خبرنگار ما موفق شد

که با آقای میرحسین موسوی نخست وزیر مصاحبه ای انجام دهد. در این مصاحبه نخست وزیر به سئوالاتی پیرامون موقعیت و وجهه سیاسی ایران قبل و بعد از جنگ، نقش ایران در اوپک، دسایس آمریکا پس از پیروزی کامل ایران در جنگ، نصمت تحریم اقتصادی، سیاست جمهوری اسلامی ایران در قبال حامیان عراق و... پاسخ داد.

متن کامل مصاحبه با نخست وزیر بشرح زیر از نظر خوانندگان عزیز می گذرد:

● وجهه سیاسی ایران قبل و بعد از جنگ

● موقعیت و وجهه سیاسی ایران قبل و بعد از جنگ در رابطه با کشورهای خارجی را تشریح کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم، انقلاب اسلامی ایران وقتی در ۲۲ بهمن سال ۵۷ پیروز شد، تسکین عظیمی را در اذهان ملت های مستضعف جهان بوجود آورد و به همین نسبت نظر همه مستضعفان دنیا را به سمت خود جلب کرد. ابرقدرتها از این مسئله احساس خطر کردند و بلافاصله برای مخدوش و مشوه جلوه دادن چهره انقلاب اسلامی ما اقدام کردند. بطور وسیعی رسانه های صهیونیستی و امپریالیستی در این زمینه کار کردند و چون در این مورد خیلی بحث شده، فعلاً در این باره صحبت نمی کنم و کافی است که نگاهی به دهها رادیو که بر علیه انقلاب اسلامی فعالیت می کنند نمانیم و هر روز نامه خارجی وابسته به محافل امپریالیستی و صهیونیستی هر روز مطلقاً

بر علیه جمهوری اسلامی درج می کند. منتهای این تبلیغات که کم موثر واقع شد و اگر چه نتوانست حقانیت انقلاب اسلامی ما را در جهان کاملاً دگرگون جلوه دهد، اما در جهت مستضعفین جهان تا اندازه ای موثر واقع شد. ما بزرگترین اهرمی که در اختیار داریم، همان علاقه مردم محروم جهان به انقلاب اسلامی ماست و گرنه مانه سلاح اتمی و شیمیائی داریم و نه قدرت اقتصادی عظیم و تنها سلاحی که ابرقدرتها را از مامیت رسانده، علاقه محرومین دنیا به انقلاب اسلامی ایران است. جنگ در چنین موقعیتی صورت گرفت و در حقیقت این جنگ غیر از اهداف متعددی که داشت و میخواست که به آنها برسد، یکی از اهدافش برای اثبات ضعف بودن انقلاب و بی پایگی و غیر مردمی آن بود که رسانه های وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم آنرا تبلیغ می کردند. در نتیجه مقاومت ملت و رزمندگان ما در تمام

این تبلیغات و توطئه ها تردید بوجود آورد، ولی هجوم تبلیغات بازم موثر نبود و نمی شد گفت که موثر نبود. پیروزیهای یکساله اخیر که پشت سر هم و بشکل خیره کننده ای اتفاق افتاد، تقریباً تمام فعالیت های تبلیغاتی قدرتهای استکباری بر علیه انقلاب اسلامی را خنثی کرد و آن نیرومندی انقلاب اسلامی را به جهانبیان نشان داد و طبیعتاً یک امید تازه دیگری را در میان محرومان جهان بوجود آورد. همچنین روشن به ملت های جهان نشان داد که یک کشور بدترین

شرایط را میتواند تحمل کند و یک جنگ را بدون اینکه دست به سمت شرق و یا غرب دراز کند با پیروزی به پایان برساند. سطر مس این بزرگترین تجربه ملت های مستضعف جهان است اگر این جنگ هیچ دستاوردی نداشت بجز اینکه یک ملتی چنین چیزی را به ملت های دیگر نشان دهد. باارم ارزش داشت، برای اینکه این احساس وقتی در میان ملت های مسلمان و محروم بوجود آید که میشود جنگ به این گستردگی و بربرگی را تنها با تکیه به سلاح ایمان و نه گرایش به شرق و غرب به پایان رساند، در حقیقت بذریه یک انگیزش همگانی بر علیه ظلم و استکبار جهانی مهیا شده است. انقلاب اسلامی و رزمندگان با نیرویشان این بذریه را پاشیدند، این تقریباً جواب سؤال شجاعت که وجهه انقلاب اسلامی ما بعد از جنگ این حالت را دارد که این انقلاب دوباره در چهره ریب و شفاقی که در پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ بدست آورده بود، دوباره این چهره در میان ملت های مسلمان و مستضعف جهان احیاء شده است. از سوی دیگر توطئه ابر قدرتها بر علیه انقلاب بیشتر شده و در صحنه های سیاست بین المللی ثابت گردیده که این نظام بلطف خدا قوی و استوار و آسیب ناپذیر روی پای خود ایستاده و به همین دلیل روابط خارجی ما تسهیل شده است. باید اشاره کنم که بموارات این پیروزیها نقش

گفته شود و متأسفانه کم به آن توجه میشود میدانید که هر حمله نظامی منوجه بدست آوردن یک دست آورد سیاسی است و اگر یک نظام قنادر نباشد که از پیروزیهای نظامی خودش یک استفاده سیاسی را ببرد، در حقیقت پیروزی ناچیزی را بدست آورده است. بعنوان مثال خونین شهر بدست رزمندگان اسلام و ایثارگری شگفت آنها فتح شد می بینید که بعد از این با فعالیت گسترده ای که ما در سیاست خارجی داریم، کنفرانس غیر مستعدها در بغداد تشکیل نمی شود. این مسئله را معمولاً در بحثی که راجع به آن میشود، یک پسندیده طبیعی ناشی از پیروزیهای جنگ می دانند.

این به یک معنا درست و به معنای دیگر نادرست است. به این معنا درست است که بدون این پیروزیها ما نمی توانستیم کاری کنیم که این کنفرانس در آنجا تشکیل نشود و از این نظر نادرست است که ما یک حلقه واسطه ای را در این رابطه ذکر نکردیم آن حلقه واسطه چیست؟ فرضاً تبلیغاتی که در اینجا میشود یک عامل است. ما در رابطه با کنفرانس غیر مستعدها حدود ۱۰۰ ملاقات سیاسی داشتیم. این چیزی است که جایی گفته نشده است. ۵۰ هیئت در سطوح مختلف از وزارت خارجه به کشورهای دیگر رفتند و با مقامات آن کشورها دیدار و گفتگو نمودند که حدود ۱۰ تا از این مسافرت ها را خود وزیر خارجه انجام داده است. دهها پیام از سوی ریاست جمهوری توسط دیپلمات های ما به رؤسای کشورهای غیر مستعده

فعال مسئولانی که در زمینه سیاست خارجی کشور کار می کنند را نباید از یاد ببریم. این چیزی است که باید حتماً

ارسال شده است شاید صدها پیام بصورت تلکس رد و بدل شده تا اینکه حاصل این کارها این شد که کنفرانس غیر مستعدها در بغداد تشکیل نشود. در اینجا وجهه پیروزی مطرح هست و اهرم های نیرومندی توسط این رزم بدست ما آمده، ولی در اینجا باید بعنوان رئیس دولت بفرموده امام که می گویند مسائل را به مردم بگویند و اینها را باید بگویم که نقش دولت در این زمینه نباید فراموش شود دولت توانسته از تمام مکانات بهترین بهره برداری کند تا این پیروزی سیاسی را بدست آوریم، و این امکا باید سود مگر اینکه وجهه سیاسی بوجود آید و این نیز بدست نمی آمد مگر با ایثارگریهای ملت ما و ایثار آن خونهای پاک که در جبهه های غرب و جنوب کشورمان ریخته شده است.

● نقش ایران در اوپک
● نقش جمهوری اسلامی در اوپک چگونه بوده و چه تأثیراتی در قیمت نفت گذاشته است؟
در مجموع وقتی به عملکرد اوپک از هنگام تأسیس تا کور گاه می بینیم که عنصر منفی داشته و چرا که سازمانی است که کشور ما را بدست می بیند به آن نگاه می کند. منتها در اوپک کشورهای وجود دارند که پیش از آنکه منافع ملت های خودشان را در نظر بگیرند، منافع آمریکا و غرب و قدرتهای استکباری را در نظر می گیرند، برای همین همیشه بسیاری سیاست گذارهای نفتی در داخل اوپک یک نوع تضاد،

وجود دارد. اگر ما آگاهانه به این مسئله برخورد نمی‌کردیم، این اسکان می‌توانست وجود داشته باشد که اوپک تبدیل به ارگانی شود که در برهه‌های از زمان به منافع انقلاب اسلامی ما ضربه بزند. اولاً دولت جمهوری اسلامی ایران در اوپک بصورت فعال به شرکت کرده و از امکانات آن استفاده کرده تا بتواند از منافع انقلاب اسلامی در سطح جهانی دفاع کند. ما یک اصلی را در ۹ ماهه اخیر اعلام کردیم و آن این بود که ما گفتیم ما از سازمان اوپک حمایت می‌کنیم، اما نه به بهای انقلاب اسلامی خودمان و بخاطر اینکه حرفمان حق بود تا الان توانستیم این را در کنفرانس‌های متعددی که داشته‌ایم بقبولانیم. بعضی از کشورهای در اوپک سعی می‌کردند که محدودیتی برای صدور نفت ما بوجود آورند و در نتیجه مارا در فشار قرار دهند. ما گفتیم که آن چیزی که در اوپک باید مطرح شود حفظ منافع ملت‌های مستضعف و محرومان جهان است. بارها بصراحت از سوی مسئولان عنوان شده که آن چیزی که برای ما اهمیت دارد و طبیعتاً برای همه محرومین جهان می‌تواند اهمیت داشته باشد، حفظ انقلاب اسلامی است که بصورت یک هسته‌ای برای تمام امیدهای ملت‌های مستضعف می‌تواند بشمار آید. با این دیدمان توانستیم که موفقیت‌های زیادی را کسب کنیم. الان نفوذی که ایران در اوپک دارد، نفوذ بسیار خوبی است و در تمام برنام‌های آن بطور فعال شرکت می‌کنیم.

دسایس آمریکا پس از پیروزی کامل ایران در جنگ

دسایس آمریکا پس از پیروزی کامل ایران در جنگ چه می‌تواند باشد و چگونه باید با آن مقابله کرد؟

توطئه‌های آمریکا پس از پیروزی انقلاب وقفه نداشته و دائم بر علیه انقلاب ادامه داشته است. تحولی که بخاطر انقلاب اسلامی در منطقه بوجود آمده، باعث شده که سایر منافع آمریکا در منطقه هم مورد تهدید قرار گیرد و طبیعتاً است که ما منتظر توطئه‌های او باشیم. منتها این توطئه در هر مقطعی شکل خاصی دارد. در مقطعی که لیبی‌ها در داخل کشور قوی هستند آمریکا سعی می‌کند که به آنها دل‌باختگی داشته باشد و از طریق آنها به اهدافش برسد. هنگامی که سازمان منافقین خلق خودش را بعنوان یک نیروی چابکترین نظام جمهوری اسلامی مطرح می‌کند، می‌بینیم که غرب روزه منافقین می‌آورد و از آنها حمایت می‌کند. وقتی که رژیم صدام بادهای تسلط بر خلیج فارس می‌خواهد بر علیه انقلاب اسلامی اقدام کند، آمریکا در کنار او قرار می‌گیرد و او را تجهیز و حمایت

می‌کند تا نظام مارا شکست دهد. در مقطعی که الان مافکار داریم یعنی پیروزی‌های که در جبهه‌های جنگ با متجاوزین یعنی بدست آوردیم و همچنین پیروزی‌های در زمینه تامین امنیت داخلی که در این رابطه ضربات سختی بر منافقین و دیگر گروه‌ها وارد شده، بطوری که الان در حال ریشه کنی آنها هستیم، طبیعی است که سلاح‌های زیادی از دست آمریکا گرفته شده است. منتها ما نباید از توطئه‌های بعدی آمریکا غفلت داشته باشیم. ما باید منتظر تحرکات آمریکا در کشورهای منطقه باشیم و برای همین باید در سیاست خارجی خودمان تحرک داشته باشیم و در عین حالی که آمادگی کامل نظامی و هویشیاری خودمان را در برابر توطئه‌های آمریکا حفظ می‌کنیم، در عین حال باید از نظر سیاست خارجی و روابط با کشورهای منطقه خودمان را آسیب ناپذیر کنیم تا اینکه توطئه‌های آمریکا خنثی شود.

نعمت تحریم اقتصادی

تحریم اقتصادی آمریکا و اذناش چه استفاده‌هایی از نظر سیاسی و اقتصادی برای ایران داشت و چه ضرباتی به آمریکا وارد ساخت؟

ما تمام ارتباطات اقتصادی خودمان را با آمریکا قطع کردیم. با توجه به اینکه بیشتر واردات ما از آمریکا بود، میشود تصور کرد که آمریکا چه چیز مهمی را از دست داده است. اگر به مسئله نفت، کارخانه‌های بزرگ، مستشاران و پانگاهای جاسوسی آمریکا در اینجا نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چه ضرباتی به آمریکا وارد شده است. محاصره اقتصادی جزا لطف خفیه خداوندی برای ما بود ما باید به سمت خود کفالتی می‌رفتم مطمئن می‌شدیم که می‌توانیم روی پای خودمان بایستیم و اینها در دراز مدت تحقق می‌یافت، اما جنگ باعث شد که ما این حرکات را سریعتر انجام دهیم. جنگ باعث شد که سریعتر به نیروهای خودی بازگردیم و به سمت خود کفالتی پیش برویم. جنگ و تحریم اقتصادی باعث شد که سریعتر به این مسئله بپیوریم که بدون ارتباط با منابع اقتصادی خارجی میشود بر روی پای خود ایستاد.

این محاصره اقتصادی ثابت کرد که ما استقلال اقتصادی واقعی داریم. اگر اقتصاد را به عنوان امری در دست قدرتهای استکباری در نظر بگیریم که فشارهای اقتصادی بر ما وارد کنند تا اینکه تسلط سیاسی‌شان را بر ما اعمال کنند، ملت ما نشان داد که آنها به هیچ وجه از عامل اقتصادی برای تحت فشار قرار دادن ما نمی‌توانند استفاده کنند. بهر حال در

زمینه صنایع حرکنمان برای سیر بسوی خود کفالتی سریع‌تر شد. و شاید در برنامه‌ریزی ۵ ساله و بیست ساله کشور محور قرار گرفتن کشاورزی متأثر از همین محاصره اقتصادی باشد که ذهنیت همه برنامه ریزان را متوجه کرد که مسئله عمده

که مردم طالب این هستند که این کمبودها را تحمل کنند، ولی خود کفا باشد. مردم دلشان میخواهد که در استکان و نعلبکی ساحت میهن خودشان جانی بخورند و نه در استکان و کاسه و بشقاب و وسایل زاپسی، آمریکائی و اروپائی و سوئی

در صحنه‌های سیاست بین‌المللی ثابت گردیده که این نظام به لطف خدا لوی و استوار و آسیب‌ناپذیر روی پای خود ایستاده است.



ما بارها اخطار کرده‌ایم که همکاری با رژیم پושالی صدام به نفع هیچکدام از کشورهای منطقه نیست. دشمنان ما با محاصره اقتصادی بزرگترین خدمت را در حق ما انجام دادند. محاصره اقتصادی جزا لطف خفیه خداوندی برای ملت ما بود.

مسئله کشاورزی است و اگر ما بتوانیم در زمینه محصولات و فرآورده‌های کشاورزی خود کفا شویم، در مقابل انواع توطئه‌هایی که در جهان امروز بر علیه کشور ما وجود دارد آسیب ناپذیر خواهیم بود. ما نمونه‌های زیادی برای اثرات پر خیر و برکات این مسئله را می‌توانیم ذکر کنیم. اما در این رابطه باید مشکلات را هم بیان کرد. ما بخاطر محاصره اقتصادی طبیعتاً نتوانستیم آن خدمات لازم و کافی را به مردم بدهیم و مردم تحت فشار بیشتری هستند و نسبت به سابق فراروانی و رفاه کمتر است. اما وقتی ما دورنما را برای مردم باز کنیم که مردم خودشان هم به این مسئله واقف هستند، فکر می‌کنیم

زمینه ساز هم گام‌های سریعتری بردارد.

رابطه ایران با کشورهای جهان

رابطه ایران با کشورهای خارجی قبل از جنگ چگونه بود و در حال حاضر چه تغییراتی کرده است؟
- یک موقع بسنی صدر اعلام می‌کرد که ما دچار انزوا هستیم و در حقیقت نیروهای حزب‌اللهی رانتم می‌کرد که جمهوری اسلامی را در میان کشورهای مختلف منزوی کرده‌اند. ما وقتی عملکرد لیبی‌ها را در این کشور بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اگر انزوا در سطح دولت‌ها به آن معنا که آنها ادعا می‌کردند وجود داشته باشد بخاطر عملکرد خائنه همین لیبی‌ها بوده است. به این معنا که انقلاب اسلامی هیچ وقت پیوند خودش را با ملت‌های محروم از دست نداد و هیچگاه در میان ملت‌ها منزوی نشده است به یک کلام انقلاب اسلامی از موقع پیروزی در میان ملت‌ها هیچ وقت منزوی نبوده و الان هم نیست و انشاء... در آینده هم نخواهد بود. در اینجا مسئله مورد بحث ارتباط با دولت‌هاست که برای حیات کشور ما طبیعی است این روابط ضرورت داشته باشد. در همین زمینه که لیبی‌ها ادعا می‌کردند که نیروهای حزب‌اللهی کشور را منزوی کرده‌اند، می‌بینیم که بانی این کار خود لیبی‌ها بودند. دلیل این مسئله این است که وقتی وزارت خارجه وزیر پیدا می‌کند، کشور ما در سیاست خارجی فعال می‌شود و وزارتخانه‌های ما تکمیل میشوند و فعالیت‌های خودشان را شروع می‌کنند، ما نتوانستیم گسترده‌ترین روابط ممکن را در چهار ساله اخیر با کشورهای خارجی برقرار کنیم. منتها این گسترده‌گی روابط نه تنها به اصول اصلی‌مان که همان شعارنه شرقی و نه غربی است هیچ گونه خللی وارد نکرده، بلکه در همان مسیر است که حرکت کرده‌ایم. ما الان در حال گسترش روابط با کشورهای مستضعف و آفریقائی هستیم. در گذشته سفارتخانه‌های ما از سفراء و کارداران و کارمندان حزب‌اللهی خالی بودند و هر روز مطلع میشدیم که کسی از آنها به جاهائی پنهانده شده‌اند، اما الان می‌بینیم که نیروهای حزب‌اللهی ما در سفارتخانه‌های مختلف مشغول فعالیت هستند و دیپلمات‌های ما در حال زیاد شدن هستند. طبیعی است که اکنون روابط ما با کشورهای خارج به بهترین شکل خودش در بعد از انقلاب است و من امید زیادی در این مورد دارم و احساس می‌کنم که دیپلمات‌های جوان ما و نیروهای که با سیاست خارجی در این کشور سروکار دارند، خیلی سریع‌الوا شعارهای انقلاب اسلامی را جذب کرده‌اند و در این شعارها حل شده‌اند و ثاباً

نحوه بکار گرفتن نیروهای متمهد در سفارتخانه‌ها را بخوبی یاد گرفته‌اند و در این زمینه در حال حرکت هستند.

موضع دولت در قبال حامیان عراق

پس از خاتمه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، موضع جمهوری اسلامی در مقابل آندسته از کشورها که بتعموی به رژیم عراق کمک کرده‌اند چه خواهد بود؟

ما قصد مبارزه با کشورهای منطقه را نداریم و بارها سیاست خودمان را در این مورد اعلام کرده‌ایم. ما بارها اخطار کرده‌ایم که همکاری با رژیم پושالی صدام به نفع هیچکدام از کشورهای منطقه نیست در اطراف خلیج فارس پاسختهای خوبی هم در این زمینه شنیده‌ایم. افرادی واقع بین آینده را خوب ترسیم کردند و به ندای ما پاسخ مثبت دادند کلاً ما سیاست خارجی‌مان را در رابطه با کشورهای مختلف بر اساس عملکرد خود نظامها تنظیم می‌کنیم. طبیعی است که اگر یک کشوری سیاست خصمانه‌اش را با ما ادامه دهد، کشوری که دماغ آمریکا را به خاک مالیده و این چنین ضرباتی را به آمریکا وارد کرده به سرحاقتی می‌تواند بر علیه آن کشورها اعمال سیاست خصمانه نماید. کشورهایی که میخواهند در منطقه صلح و آرامش باشد، از فریادهای ما بگری که در کشور ما بر علیه قدرتهای استکباری بلند است ترسند و ما با این کشورها می‌توانیم روابط دوستانه‌ای داشته باشیم.

تهدید منطقه توسط رژیم صدام

اگر خدای نکرده صدام در این جنگ پیروز میشد تا چه حد سراسر منطقه بخصوص کشورهای خلیج فارس را تهدید می‌کرد؟

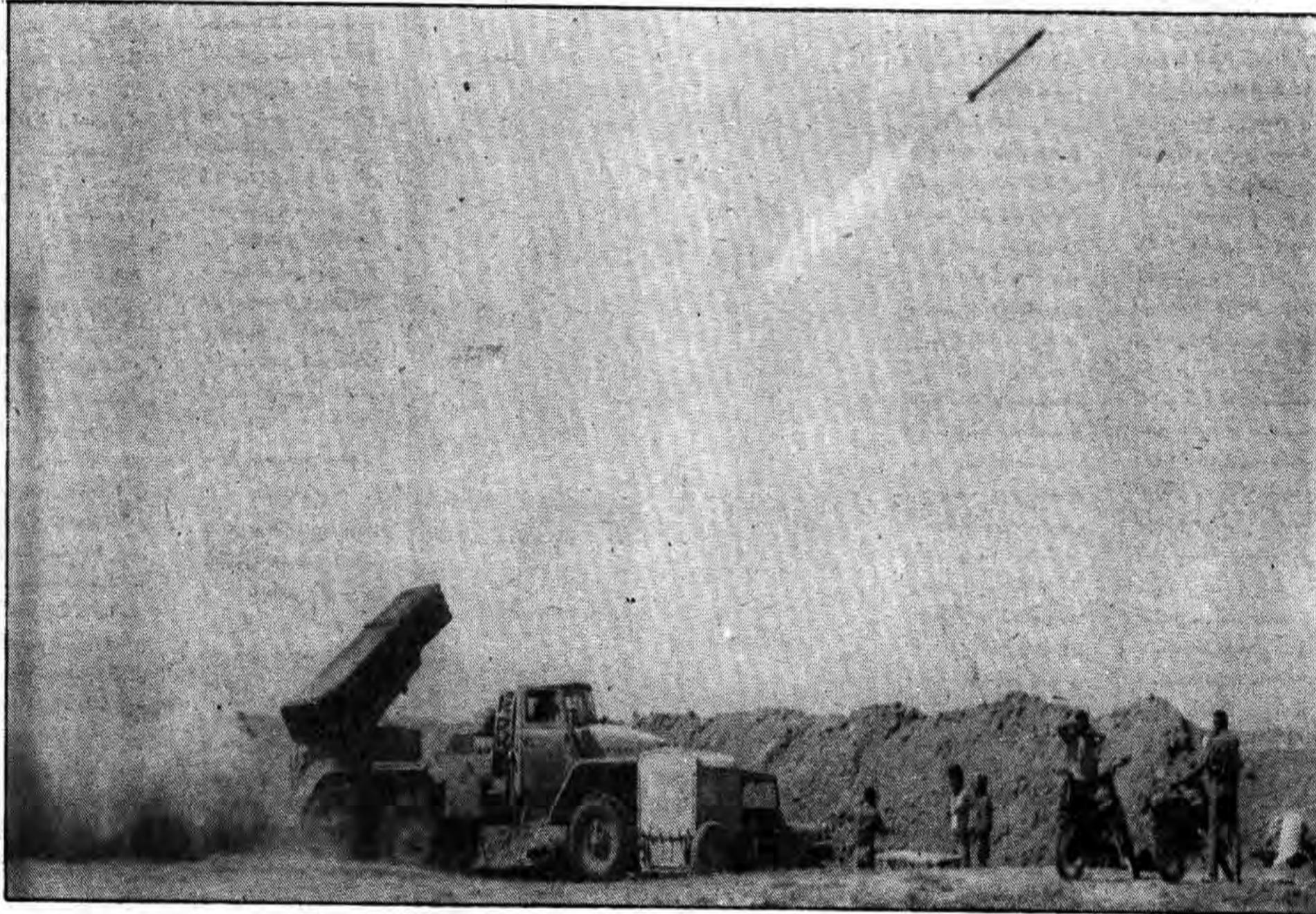
پیروزی صدام در این جنگ به معنای پیروزی آمریکا در سراسر منطقه می‌توانست بحساب آید و طبیعتاً می‌خواست موجودیت انقلاب اسلامی ما را سخت در معرض تهدید قرار دهد. برای همین شکست صدام که تسلبورس را در آزادی خونین شهر که تبدیل به خرمشهر شد می‌بینیم، این شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه است. در یک جمله شکست و پیروزی صدام در حقیقت شکست و پیروزی آمریکا در منطقه است.

جمهوری اسلامی ایران چگونه میخواهد از کشورهای منطقه در مقابل تجاوز رژیم عراق دفاع کند؟

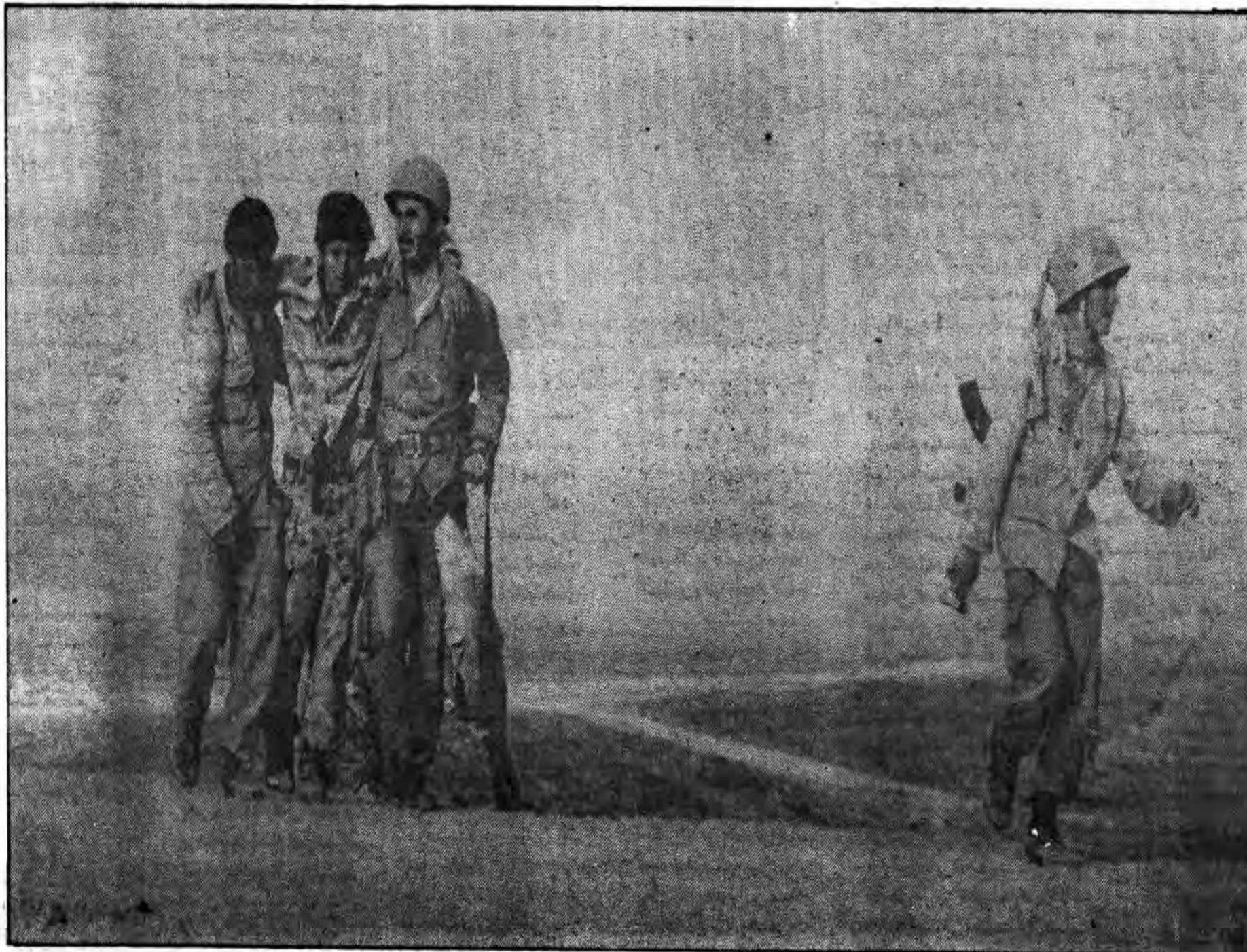
عراق دیگر قدرت اینکه به کشورهای دیگر تجاوز کند را ندارد و باید کلام خودش را محکم بگیرد که آنرا باد نبرد و امید داریم با توکل و کمک خدا و ایستادگری رزمندگانمان بزودی شاید ناپودی رژیم صدام در منطقه باشیم.

در این جنگ ثابت شد که ارتش نیرومند است

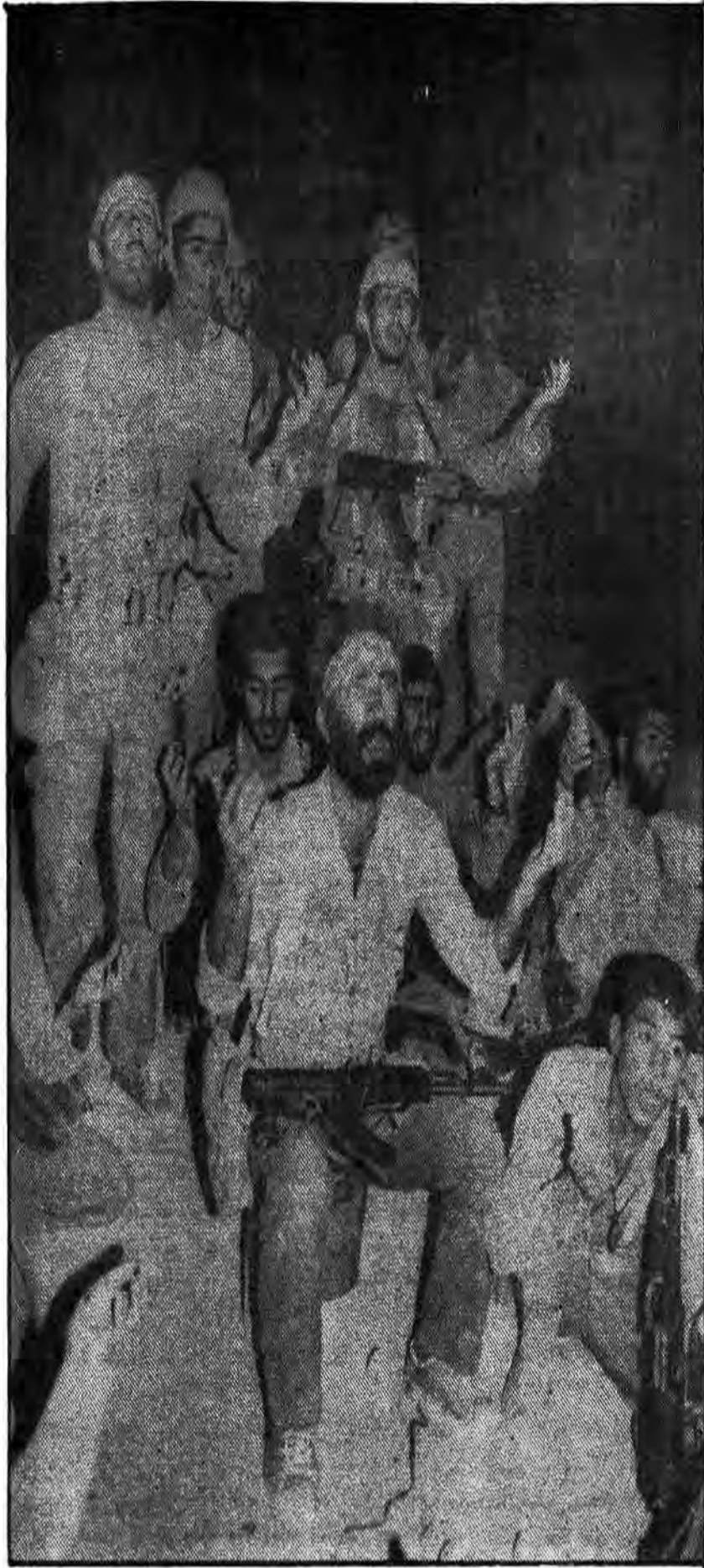
امام خمینی



پرتاب کن ای برادر، غرش توپ تو چمان وحشتی بر لشکر صدامیان آورده که عرصه را بر وجودشان تنگ کرده.



با مسجروح شدن رزمندهای تا رسیدن امدادگران کمک‌های برادران از هر طرف آغاز می‌شود.



ربنا هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب



سخت است بر ما ای برادر دیدن این لحظه، دیدن قامت رشید تو
بر خاک سخت است دستت را در دستم محکم کن که ظفر نزدیک است.



مزدوران یعنی با بجا گذاشتن لباس های خود فرار را بر فرار ترجیح داده اند. رزمندگان پرتوان اسلام ظفر مندانه پیش می روند تا زمین را
از وجود آنها پاک سازند

فصل

بسم الله الرحمن الرحيم

ساعت ده صبح سرباز وظیفه با اتفاق مالبوق خود گروهان حسین با یک کامیون ارتشی محتوی غذا برای جبهه از پادگان خارج شدند. جاده خاکی، ناهموار و راه طولانی است.

در اطراف در فاصله‌های دور از جاده براف کهنه پشم میخورد. هوا کم و بیش سرد است. امروز بیست و سوم آذر ماه و تقریباً زمستان آغاز میشد بخصوص در هوای سرد غرب که از اواسط پائیز بادهای سرد و سوزان از هر سمتی هجوم می‌آوردند.

گروهان نگاهی به ساعت میاندازد. ده و ربع... آگه همینطور بریم... ساعت یک بغواست خدا به موضع میرسیم.

در دست حدود ساعت یک و نیم میرسیم... گاهگاهی جاده تا فاصله‌های دور مستقیم و بدون پیچ و انحراف ادامه مسیلات و گناه نیز از میان راههای باریکه و سنگلاخ و پرپیچ و خم عبور میکرد.

در اطراف جاده روی زمین سرد بوته‌ها بطور پراکنده قرار گرفته بودند و با وزش بادهای سخت و سرد زمستانی تکان میخوردند. در پارهای از نقاط نیز مثنی خورده آهن سوخته و سیاه که بقایای نفرین، کامیون و سیاه وسیله دیگر جنگی است به چشم میخورد. تا همین چند وقت پیش بسیاری از زمینهای این اطراف در دست بمبشون متجاوز قرار داشت.

پیشتر این نقاط تا قبل از جنگ محل چراگاه دامها و اغلب این راهها محل عبور اهالی بوده است اما اکنون جز عبور وسایل مختلف جنگی، سربازها، ارتشیان دلاور و پاسداران غیور و شجاع و عشایر رفت و آمدی آنچنان صورت نمیگیرد.

هیکل گروهان بواسطه حرکت ماشین تکان میخورد و همچنان به اطراف خیره نگاه میکند پس از کمی سکوت دوباره بفراف می‌آید.

بزرگ برنج دو دیگ بزرگ خورش... پانصد تکه نان... مقداری سبزیجات... کنسرو و اضافه چند جعبه میوه بود. جنگجویان اسلام در این نواحی جنگ زده حدود یک روز ونیم لب به غذا زده بودند اما همچنان مقاوم به نبرد خود ادامه میدادند. از سه روز پیش حملات پیاپی و تقریباً بدون هدف دشمن پشی آغاز شده است بطوری که خمپاره‌ها و آتش توپخانه آنان در هر نقطه‌ای زود می‌آمد... در اطراف خاکریز، سنگرها، دره‌ها، چسراگاهها، جاده‌ها، تپه‌ها و گناه بطور اتفاقی درون یک سنگر و سپس انفجار خون.

حاصلات پیاپی ناشی از ترس و وحشت بمبشون باعث کندی رفت و آمد در جاده تدارکاتی و بعضی از راهها میشد اما پیش از آنکه سودی به آنان برساند ساعت ناپودی و حصرام شدن مسیلمات دشمن میشد. هرگز آتش پراکنده و بیهدف دشمن بمبش را میدید خیلی زود متوجه بی‌هدی و وحشت آنان میشد.

ساعت ۱۱ صبح وزش باد سرد شدت گرفته بود. کامیون همچنان در جاده خاکی و گناه ناهموار به پیش میرفت... گروهان شیشه سمت راستش را بالا کشید... عجب بادی انگار نه انگار هوا آفتابیه...

شیشه من بالاست... خیلی سرد شده. دوباره سکوت برقرار شد. از پشت شیشه کامیون بوته‌ها و درختانی که در فاصله‌های دور و نزدیک بطور پراکنده قرار دارند، دیده میشوند، در حالیکه باد سرد آنها را تکان میدهد. گذشت زمان بکنندی احساس میشود گروهان گاهگاهی به ساعتش نگاه میکند...

دقایقی میگذرد. این زمان از فاصله دور در افق جاده که به یک شیار منتهی میشود تکانی سیاهی به چشم میخورد. ابتدا قبل از گروهان سرباز راننده به این سیاهی یکسره چشم دوخت... گروهان نیز به آن سیت نگاه میکرد.

سرباز نگاهی گذرا به گروهان انداخت و در حالیکه دوباره به جاده چشم دوخت صدایش درآمد: - سرباز حسین... اون چه... نه جاده می‌بینید. گروهان متوجه حرف سرباز شد... خوب خیره شد و بسا کنجکاوی گفت: - چرا... نمی‌دونم چه... باید نزدیکتر بشیم...

تکنه عراقیها هستن... از کجا معلوم... (نمیدونم... شاید هم از چه‌های خودمون باشن... خیلی با احتیاط برو... اطرافت رو مراقب باش. سرباز راننده نگاهی با دقت به اطراف در سمت چپش انداخت... چیزی که اطمینان بخش است زمین صاف و هموار اطراف جاده میباشد.

گروهان ژ- سه خود را بروی رگبار تنظیم میکند... سپس رو به سرباز راننده میکند و میگوید: - به کم یواش‌تر... سرباز از سرعت کامیون عکاظ... دوباره سکوت برقرار میشود. چند لحظه بعد گروهان دوباره به حرف می‌آید... دولتر شخصی هستن... یواش کن... بسروچلو نگاهار... ببینم چکاره‌اند. از

سرعت باد کاسته شده است اما هوا همچنان سرد است و آفتاب همچنان بی حرارت می‌تابد. کامیون چند متر از طرف دوغریبه متوقف میشود. گروهان شیشه سمت چپ را پائین میکشد. صدای خلیف باد در گوشش میپیچد. به سمت عقب بر میگردد. دودرد جوان با لباس شخصی با اضافه دوساک دستی و بغلی دیده میشوند... اسلحه گروهان آماده شلیک بود اما تله دلش تا حدودی در آرامش و اطمینان موج میزد.

سرباز گفت: - دارن میان...؟ - آره... چند لحظه بعد دودرد جوان که سستان زیر سی سال بود در مقابل در کامیون متوقف شدند. - سلام... سرباز گروهان مستقیم میرید... مبارکوم برسوید... گروهان خیره به آن دوچنین گفت:

- از کجا می‌آید... اینجا توپابون چکار میکنید... یکی از دودرد جوان در حالیکه سرش را بالا نگه داشته بود در پاسخ گفت: - ما تنها نیستیم... دوستان سایه کم جلوتر منتظر ما هستن... قرار بوده بریم دیدن برادرهون توجیه... اجازه ورود به جبهه گرفتیم...

اجازه نمیدند اما با خواهش و التماسی آخرش گرفتیم... ماشینون به کم جلوتر خراب شده... ما از شهر میائیم دیسب شهر بودیم... صبح ساعت هفت... همین حدود راه افتادیم... حالا اینجائیم آگه به لطفی کنید ما رو هم برسوید مسنون میشیم... خیلی راه اومدیم... صواب داره... سرباز آرام زیر گوش گروهان

گفت: - سوارشون کن... عیبی نداره... گروهان پس از مکت کوتاهی در پاسخ گفت: - بیاین بالا عیبی نداره... گروهان در کامیون را باز کرد و کمی خود را به سمت سرباز کشاند.

باد کم و بیش میوزید یکی از دو مرد جوان که سیبل و تعریش سیاهی داشت با یک ساک بزرگ سبزرنگ بغلی در کنار گروهان نشست. مرد دوم تازه پسا روی کامیون گذاشته بود که ناگهان دوستش رو به او کرد و گفت: - جانیت برو عقب بشن... سپس سرعت رو به گروهان کرد و ادامه داد: - از نظر شما که اشکالی نداره... اینطوری راحت‌تر می‌شینیم...

نه عیبی نداره... برو عقب بشن... نفر دوم بطرف عقب ماشین رفت... در کامیون با صدای سفت و سختی بسته شد. باد سرد با ملایمت میوزید. کامیون دوباره براه افتاد. هنوز سرعت نگرفته بود که مرد جوان کنار گروهان به حرف آمد: - منظور من از نظر امنیتی بود... آخه ممکنه برای شما مسئولیت داشته باشه... به موقع بارتون مواد منفجره واسلحه‌ست... میدونید که چی میگم منظور من از این جفته... گروهان به حرف آمد و گفت: - نه... نه... نه بابا اتفاقاً ما غذا میبریم جبهه، خلاصه آگه میل دارید پیاده شد برات بیارم... خواهش میکنم... لطف دارید... میگم پس رفیق ما خوب جانی رفته... گروهان با تبسم حرفش را برید و گفت...

آره... شانس آورده... ببینید میگنتم مراعات حال دوستان ما رو هم بکنه... اتفاقاً ما سیر سیریم... صبحونه تو شهر خوردیم... به مسداری هم برای توی راه با خودمون آوردیم، جاتون خالی همین پیش پای شما خوردیم. گروهان در حالیکه حرف او را تأکید میکرد. از پنجره کوچک پشت سرش به داخل کامیون نگاهی انداخته سرد داخل کامیون در حالیکه ساک دستی سیاه خود را در کنار چپش قرار داده بود لبخندی زد و در حالیکه متوجه گروهان شده بود با تبسم سرش را چند بار تکان داد... دوباره... چند لحظه بعد گروهان به مقابل خود چشم دوخت و بار دیگر به حرف آمد... ماشنتون چه... آریاست... قابلی نداره... صاعباش قابل داره... چشم شده... پنجر کردید... یا بتزین تمام کردید

راستش بتزین که تماموم کردیم اما پنجر هم شده بود... تازه یک سری ایراد دیگه هم داره... شمش از کنار گسار نمیکنه... فکر میکنم بازم خرابی داره... موقع برگشتن به شهر وسیله زود گیر اومد... به جیب ارتشی ما رو تا پادگان رسوند... خدا پدرشو بیاموزه به مقداری به ما بتزین داد... خودش بتزین کم داشت... خلاصه کمکی کرد که بین راه نمونیم... گروهان پرسید: - رانندش کی بود... سرباز نگاهی به مرد جوان انداخت و دوباره به جاده چشم دوخت... مرد جوان کمی فکر کرد و در حالیکه خوب به مقابل خیره شده بود چنین گفت: - درست یادم نیست اما چشمهای زاشی داشت... من عقب جیب نشسته بودم... فکر میکنم

به کمی هم چاق بود... اما نه زیاد چاق نبود. گروهان به سرعت به سمت سرباز راننده برگشت و گفت: - خیال میکنم سرگرد داوری بوده... و سپس ادامه داد: - ببینم دیگه کسی باهانش بود... تنها بود... - آره... جدی... معلوم نیست شاید خودش بود... باهانش کجا رفتید... - ما که میرفتیم شهر... ولی مارو تا پادگان رسوند... شما از پادگان میان... - بسله... دوستانون گسیا هستن... سربازن یا پاسدار... مرد جوان با خیال آسوده در پاسخ گفت: - راستش یکی برادر دوستمه که پشت کامیون نشسته... یکی شونم دوست خودمه... هر جفتشون سربازن... راستش ننه رفیقمون طاقش تمام شده بود اینه که مجبور شد بیاد اینجا... خلاصه قسمت شد مسا هم اومدیم... خیلی از بچه‌های ما تو جبهه‌اند... جنگه دیگه... - بله... جنگ سختی داره... حالا آدرس که دارید... - بله... تا زشم لوقش آدم به کمی میگرده... - اسمشون چه... - جواد... - جواد... نشنیدم... تعجب نمی‌کنم خیلی‌ها رو اسماً نمی‌شناسم اما قیافه چسرا... سرباز راننده به حرف آمد: - مثل اینکه من شنیدم... ببینم چشمهای زاغ نداره... به کمی هم چهار شونت... - نه... فکر نمیکنم... گروهان و سرباز به اتفاق مردم جوان لبخندی زدند و گروهان فقط ژ- سه را در دست خود میفشرد و خیالش گویا آسوده شده بود... مرد جوان دوباره به حرف آمد و گفت:

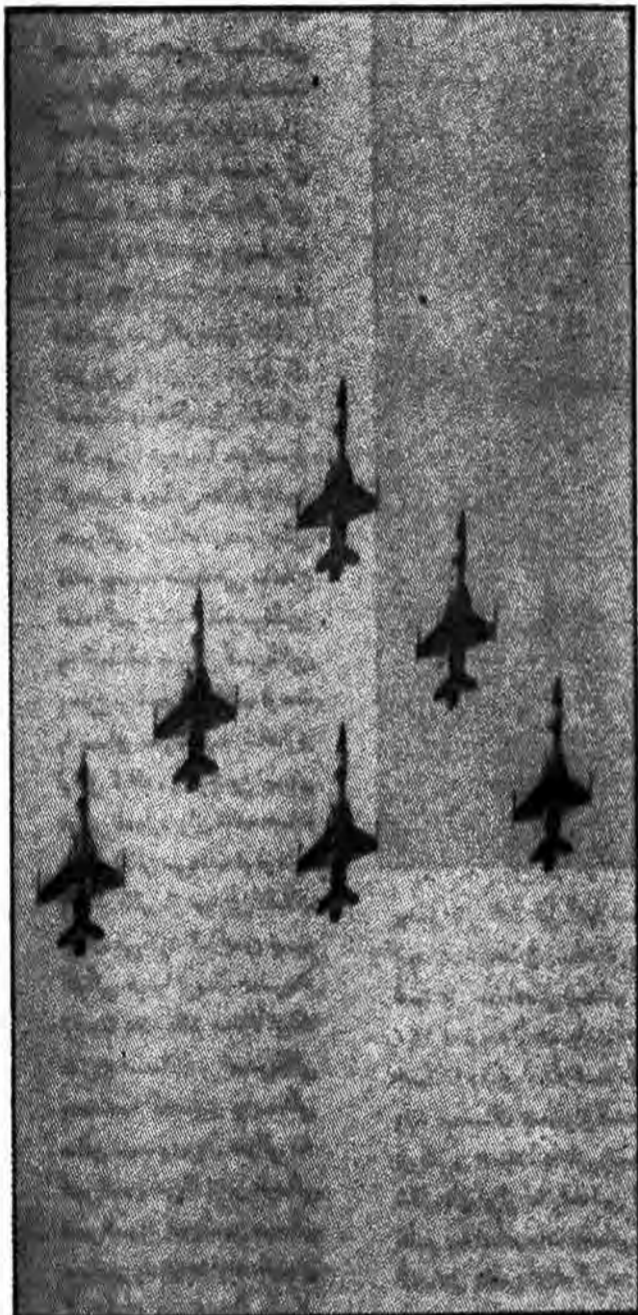
دیگه داریم میرسیم... فکر میکنم پشت همین پیچ باشه... مقابل جاده یک رشته کوه سفت و سخت هوای سرد را شکافته بود و تنه خود را به داخل جاده کشانده بود... از باد سخت دیگر خبری نبود. بوته‌ها دیگر تکان نمی‌خورده... اما گاهگاهی سوزش باد از لابلای درز شیشه‌ها در گوش هر سه آنان می‌پیچید. گروهان خم شد و دوباره به جای خود نشست و گفت: - آب میخوری... مرد جوان در پاسخ گفت: - بله... نوش جان... و رو به سرباز کرد و گفت: - آب میخوری... نوش جان... تو این هوای سرد نمی‌چسبه... پس با اجازه... گروهان پانچ کوچک آب را سر کشید و دوباره آن را در جای خود قرار داد. کامیون از خم جاده و زیر سینه کوه عبور میکرد. مثل اینکه در این مکان باد سرد بیشتر جریان داشت. یگبار دیگر در این زمان سوزش باد شدیدتر شد... بلافاصله مرد جوان به حرف آمد و گفت: - اوناهاش... اون اسومبیل ماست... گروهان با دقت به مقابل خیره شد و گفت: - همون ماشین سفید رو میگی... - درسته خودشه...



نان و آتش

گفت: - سوارشون کن... عیبی نداره... گروهان پس از مکت کوتاهی در پاسخ گفت: - بیاین بالا عیبی نداره... گروهان در کامیون را باز کرد و کمی خود را به سمت سرباز کشاند. باد کم و بیش میوزید یکی از دو مرد جوان که سیبل و تعریش سیاهی داشت با یک ساک بزرگ سبزرنگ بغلی در کنار گروهان نشست. مرد دوم تازه پسا روی کامیون گذاشته بود که ناگهان دوستش رو به او کرد و گفت: - جانیت برو عقب بشن... سپس سرعت رو به گروهان کرد و ادامه داد: - از نظر شما که اشکالی نداره... اینطوری راحت‌تر می‌شینیم... نه عیبی نداره... برو عقب بشن... نفر دوم بطرف عقب ماشین رفت... در کامیون با صدای سفت و سختی بسته شد. باد سرد با ملایمت میوزید. کامیون دوباره براه افتاد. هنوز سرعت نگرفته بود که مرد جوان کنار گروهان به حرف آمد: - منظور من از نظر امنیتی بود... آخه ممکنه برای شما مسئولیت داشته باشه... به موقع بارتون مواد منفجره واسلحه‌ست... میدونید که چی میگم منظور من از این جفته... گروهان به حرف آمد و گفت: - نه... نه... نه بابا اتفاقاً ما غذا میبریم جبهه، خلاصه آگه میل دارید پیاده شد برات بیارم... خواهش میکنم... لطف دارید... میگم پس رفیق ما خوب جانی رفته... گروهان با تبسم حرفش را برید و گفت...

حافظان آسمان نیلگون ایران اسلامی جنگیدن رزمندگان ما را به دنیا ثابت کردند



ناکاراکی پدرومی شوند اما به فرمایش امام که فرمودند:

و اگر اسلام جلوگیرا نبود امروز دیگر خبری از بغداد و دیگر شهرهای عراق هم نبود» بالطبع انجام حرکات و

سکات ما طبق ضوابط اسلامی خودعامل شکوفائی مکتب توحید است. اما فراموش نکنیم که این رفت یک تینه قبی است و تینه دیگر آن نهایت خشم علیه دشمن است به طور نمونه همان

هوایمانی که اسلامیه حصل میکند برای آگاهی مردم درین عراق در یک عملیات دیگر که اخیراً انجام شد و از نظر سیاسی اهمیت به سزایی در عدم تسکین کسفراتس سران کشورهای غیرمتهد در بغداد را

دشمن در بغداد به هنگام هفتت پس از بمباران مواضع مراجعت هدف قرار گرفته و در آستانه سقوط قرارمی گیرد

خلبان رشید این هوایما به راضی می نوانست با چترنجات از هوایما بیرون بیزد و جان خود را سالم بدربرد اما از آنجا که هرروزنده اسلام تا آخرین

فشتگ می جنگد او نیز هوایما را به سوی تاسیسات دشمن هدایت میکند و در آخرین لحظات هوایما را به هدف میزند و با این عمل حتی از بترین بدنه

هوایما با تاراجان خویش در مبارزه با دشمن استفاده می کند و آنجا را به آتش می کشد و این همان فتح البصر خون بر

باید آنکه خداوندشدهای عزیز اسلام را با شهدای کربلا و احد و سرورشیخان حضرت جسی بن مسلمی مشهور گرداند.

نان و آتش

به صحبت کرد. صدای سرباز بهی در سکوت غریبانه و مغرور احساس میشد... گروهیان نیز احساس را شناخت...
بعضی پیوستند، مثل اینکه از طعم و بوی غذا صحبت میکردند.
خیلی شاد نظر میرسیدند... گروهیان در حالیکه به خشم آمده، همچنان در انتظار یک موقعیت مناسب است، موقعیتی که داخل آن پراز رگبار گلوله می باشد، او نیز به نفس نفس افتاده بود.

دو سه دقیقه پس از ورود درجه دارهای بعضی به پشت کامیون. در حالیکه گروهیان در انتظار فرصت، نفس نفس میزدند... در لحظاتی که بعضی ها از طعم و بوی غذا بلند بلند صحبت میکردند و میخندیدند... یکدفعه هوا آتش میگیرد... مثل اینکه خاکریز کنار گروهیان شکاف بر میدارد. پسرک بسیجی از نفس باز میماند... گویا در تله قلب گروهیان انفجار میشود... گروهیان به سمت کامیون سر میگردند... کامیون با همه محتویات خود متلاشی شده بود. اما هنوز باقیماندهایش در هوا وزین میسوخت.

عرق سرد بر پیشانی گروهیان نشست. مثل اینکه سرش درد گرفت یکدفعه حالت شادی به او دست داد. چندلحظه بعد تنش لرزید مثل اینکه به او شوک وارد شد... در کنار کامیون آتش گرفته تکه های نان... تکه های آهن و یک درجه دار بعضی، زخمی و تیر خورده دیده میشود. بعضی در حالیکه دست خون آلودش را میفشرد به سمت جیب میروید.

گروهیان بسرعت از پشت خاکریز بیرون می آید. درجه دار بعضی در فاصله دوقدمی جیب با یک رگبار و بدنبال عبور از گلوله های سرخ راهی جهنم میشود. دوباره مثل اینکه فقط آتش و سکوت و سوزش خفیف بساد پائیزی نفس میکشد... گروهیان احساس میکنند همه جا آتش گرفته... آن دونفر خائف بودند. او اینطور می آید بشید. تنش لرزید و توانست باور کند... دستی به سرش کشید و آرام به طرف پسرک بسیجی برگشت... پسرک بسیجی هسته و نفس زنان در برابر صورت گروهیان به حرف میاید.

چی شد... چی بود... کامیون غذا منجر شد... کاراون دونفر... حیروم زاده... باید صیغه مییدیم گلگی تو کار... پسرک بسیجی در حالیکه نفس نفس میزد تکرار میکرد: - کار منقاصت... کار منقاصت... کار منقاصت... خدا را شکر... تیرشون به سنگ خورد... مگرشون به خودتون برگشت... ساعت ۱ بعدازظهر

گروهیان در حالیکه چشمانش را اشک پوشانده، چند به خون آغشته عبدالله و بدن زخمی و تانکون پسرک بسیجی را درون یکی از دو جیب میگذارد و به سمت پادگان برمیگردد. جیب با سرعت سرسام آور دروقتی متعلق ظهر پائیزی جاده غرب را می پیماید.

بیمین بنده خدا رو چیکار کردن... خیلی شانس آورد... هرچی خون بود... رفته... کجا بری... به کم صبر کن ببینم... پسرک بسیجی کسی از آب خور... پارچ آب هنگام فرار گرفتن روی زمین برگشت. گروهیان با پایش اسلحه را کنار زد و تگانی به پسرک بسیجی داد... مجبوریم اول بریشت تو خط اونجا بهداری به کارش میکنه... زودباش برو. حواست هم باشه... عبدالله به سمت کامیون برگشت. گروهیان آرام سر پسرک بسیجی را بروی زمین فرار داد و شروع کرد به درآوردن کت و کندن دگمه های پیراهن... هوا معتدل احساس میشود. یک نوع اضطراب خون آلود در هوا موج میزند. گروهیان در تنش احساس گرما میکند.

او کت پسرک بسیجی را تازه کنده بود که بناگاه گلوله های هوای سرد را آتش میزند. صدا در فضا فرو میروید و گوش گروهیان را می خراشد... دست گروهیان بسرعت ژ- سه را لمس میکنند. او به سمت کامیون نگاه میکند... عبدالله در پای لاستیک و خون سرخ و داغ خود جان میدهد... گروهیان مضطرب میشود... لفظاتی سکوت برقرار میشود. از فاصله پنجاه متری کامیون از طرف خاکریزهای آن طرف جاده... دو جیب عراقی نزدیک میشود گروهیان سراسیمه بر روی خاکریز خم میشود اسلحه در دست گروهیان فشرده میشود و... آماده آتش... هر دو جیب بعضی در فاصلهای اندک با کامیون متوقف میشود. از داخل جیب ها شش سرنشین مسلح با لباس فرم پائین می آید. با احتیاط به اطراف نگاه میکنند گویا همه جا از سکوت فرا گرفته... فقط یک نفر مدافع وجود داشت... او عبدالله بود که در خون خود غلطیده، بعضیها شاد شدند. اضطراب طوری بالا گرفته است که گویی هوا گرم شده. بر پیشانی گروهیان قطرات عرق ظاهر شده است. او آرام به پسرک بسیجی نگاه میکند... هر دو به یکدیگر خیره نگاه میکنند... ساکت باش عراقیها اومدن... به موقع سو و صدا تکتی... پسرک بسیجی به سمت بلندی خاکریز خیره نگاه میکند و همچنان بسرعت نفس نفس میزند. بعضیها در اطراف کامیون پرسه میزنند. بوی خوش غذا به مشامشان میرسد. یک سرباز بعضی با هیکل بلند و درشت خود داخل کامیون می شود. گروهیان خوب نگاه میکنند.

اگر در یک نقطه بودند آنان را به رگبار می بست... دو درجه دار به همراه یک سرباز بعضی بسرعت و با احتیاط تالیتهای به سمت عقب کامیون رفتند. سرباز چنان را گسترزده و بدانش کامیون خم شد... چند لحه بعد با صدای بلندی شروع

کامیون همچنان جاده را می پیمود. باد گاهی اوقات شدت میگرفت. در اطراف به غیر از بوته ها و تپه ها و زمین صاف و هموار تکه تکه های وسایل جنگی قرار داشت... اما نه سرباز به آنها توجه میکرد و نه گروهیان... مرد جوان... بیشتر به اطراف سمت راست خیره میشد... هنوز دو ساعتی راه به اولین خاکریزهای جبهه های نبرد مانده بود که کامیون در فاصله چند متری با اتومبیل متوقف شد مرد جوان در کامیون را باز کرد و دوباره صدای وزش باد شنیده شد.

هر دو نفر با دست به گروهیان و سرباز احوالپرسی میکنند در حالیکه هر دو تبسم به لب دارند... از لظفون خیلی... زحمت کشیدید... اختیار دارید... وظیفمون بود... در هر حال آگه کمکی از دستم بریاد... در خدمتم... نظر لظفون... در هر حال خیلی تشکر میکنم... گروهیان دوباره به حرف آمد. غذا ندا گه احتیاج دارید... بدم.

نه خیلی ممنون... و غذا همراهمون هست... جیبه واجب تره... خلاصه یه وقت گرسنگی نکشید... نه مطمئن باشید... رفیق مرد جوان از پشت کامیون پائین آمده بود. او رو به گروهیان کرد و گفت: آقا خیلی ممنون... خیلی لطف کردید... آگه نبودید الان ما تو راه مونده بودیم... گروهیان با تبسم گفت: عقب چطور بود...؟ عقب چی... مرد جوان خندهای کرد و ادامه داد: بد نبود خوش گذشت... دهنم آب افتاده بود... هرچی میخواستی میخوردی... راستش دروغ چسرا کسی انگولک کردم... گروهیان با خنده گفت: نوش جون... با ما کاری ندارید... بفرمائید... بازم تشکر میکنم... خدا حافظتون.

گروهیان دستور حرکت داد و کامیون دوباره راه جاده را در پیش گرفت. ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه ظهر: حرارت آفتاب تا حدودی از سردی هوا کاسته است. کامیون محتوی غذا همچنان به راه خود ادامه میدهد. در اطراف جاده چند خاکریز به طور پراکنده قرار گرفته است بوته ها و چند درخت در زمینهای هموار دیده میشوند. از دور در سمت چپ راننده لاشه یک نفر بر دیده میشود. آثار جنگ در همه جا پاشیده شده. گروهیان شیشه کنار دستش را پائین کشیده و به اطراف خیره نگاه میکند.

کامیون دو پیچ را پشت سر میگذارد. در این مکان خاکریز و تپه های طبیعی و شکاف های درون زمین به جاده نزدیک شده اند... سکوت سنگینی برقرار شده است گویا همه چیز فراموشی نفس میکشد. اما در یک لحظه که گروهیان به سمت راست جاده

خیره نگاه میکرد ناگهان چشمش به یک خاکریز برخورد میکند که یک نفر ناشناس بروی آن افتاده است در حالیکه سعی میکند توجه کامیون و سرنشینان را جلب کند، همچنان خود را بر روی خاکریز می کشاند. مثل این بود که در سینه گروهیان آتش افروخته باشد... این طرف و نگاه کن... سرباز با عجله و کنجکاو سرش را به راست چرخاند و با تعجب گفت: اونو ببین به گمونم زخمی باشه... بریم سروقتش... خیلی باید مراقب باشیم... شاید از بچه های خودمونه... حتما... نگاهدار... کامیون چند متر آنطرف خاکریز توقف کرد. خاکریز کوچکی بود که با جاده و کامیون سی متر فاصله داشت

نفس در سینه آن دو حبس شده بود. گروهیان با اسلحه آماده شلیک آهسته و با احتیاط از کامیون پائین آمد. دوباره گویا هوا سرد شد... سوزش خفیف باد شنیده میشود. آفتاب در بالای آسمان اثر چندانی نداشت. سرباز نیز با اسلحه از در دیگر پائین آمد. گروهیان در حالیکه اطراف را زیر نظر داشت گفت: مراقب اطراف باش من میرم ببینم چه... سرباز کمی مضطرب شد. آرام در کامیون را می بیند. گروهیان با احتیاط به سمت شخصی ناشناس میرود. درست وقتی در فاصله ده قدمی خاکریز واقع میشود آنسوی خاکریز را می بیند. در آن سوی شخصی ناشناس و خاکریز چیزی جز اطمینان و سکوت نبود. گروهیان با عجله در کنار شخصی ناشناس بر زمین می نشیند.

اینجا چیکار میکنی پسر... آه... آه... سرم... سرم... پامو بگیر بکش... کمک... آخه چه... چه اتفاقی افتاده اینجا چیکار میکنی... بگو ببینم... عراقیها... عراقیها... هنوز زدن... انداختن اینها... خیال کردم مردم... به جیب از دور میومد... رفتن... فرار کردن... فکر کردن من مردم... کمک کن... آب بده... آب... آبی... تو بسیجی هستی... آبی... آه... به کم آب بده... به گمونم بسیجی باشه... طفلک چه دردی میکشه... گروهیان به سمت سرباز فریاد کشید... آهای عبدالله... زودباش به کم آب بیار... گروهیان پسرک زخمی را به پشت خاکریز کشاند. او پانزده سال بیشتر ندارد. نیسی از صورتش را خون پوشانده است خون گرد و خاک هیکل کوچکش را پوشانده بود. گروهیان زیر گردن پسرک بسیجی را گرفت دوباره با ناله تکرار شد... آب... آب بسداید... سرم... آه... به کم آب بدید... عراقیها... عراقیها... زدن منو خیال کردن مردم... عبدالله سرباز و راننده پارچ آب را می گیرد و به دهان پسرک نزدیک میکند. عبدالله با تاجر فراوان به حرف

عبدالله سرباز و راننده پارچ آب را می گیرد و به دهان پسرک نزدیک میکند. عبدالله با تاجر فراوان به حرف

حافظان آسمان نیلگون ایران اسلامی جنگیدن

رزمندگان ما را به دنیا ثابت کردند



درخشش عقابان تسلیز پروز
و پرسنل جانباز نیروی هوایی
ارتش اسلام از اولین روز شروع
جنگ تحمیلی تساکتون
بسر هیچکس پوشیده نیست
وسلحشوری این عزیزان دنیا را
به تعجب واداشته است در آن
هنگامه که اضطراب ونگرانی
همه را فرا گرفته بود و جهان هم
از درجه شکست به جمهوری
اسلامی می نگرست خلبانان
دلیر و بی باک ایران با اجرای یک
عملیات وصفناپذیر، انقلاب
اسلامی را در دنیا سرافراز
کردند. هیچکس انتظار چنین
حرکتی را نداشت زیرا وقتی
نظام پوسیده ستشاهی باسلاح
اله اکبر امت اسلام سرنگون
وسالط شد مسائل گسوناگون
و خارج از شمارش انقلاب فرست
را برای بازسازی و رافاندازی
ارتش گرفته بود و چون نیروی
هوایی همواره برای ادامه حیات
به یک تلاش بی وقفه نیاز دارد

وخلایه ناشی از عوارض انقلاب
ایجاب می کرد که این نیرو
کلزائی خود را در یک حد زیاد
از دست داده باشد مضافاً اینکه
خروج مستشاران امریکائی
ومحاصره اقتصادی ووابستگی
مطلق سیستم نیروی هوایی به
امپریالیسم امریکا بر این نارسائی
می افزود هم چنین مسائل
سیاسی وتبلیغاتی وفصلیتهای
گروهکهای وابسته مجال یک کار
عسلی را در سطح این نیرو
از برادران مومن وفداکار حافظان
آسمان ایران گرفته بود و در
مجموع به کار گیری مفید نیروی
هوایی ممکن به نظر نمی رسید.
دشمن بعنی نیز با این حساب

درواز ۳۱ شهریور ماه سال ۵۹
با یک حمله گسترده به پایگاه
نظامی ایران تلاش نمود تا
قدرت عمل نیروی هوایی را به
حد اقل ممکن برساند.
اما از آنجا که پدالله
فوق ایدهم است وهم چنین
باسی وکوشش وجانفشانیهای

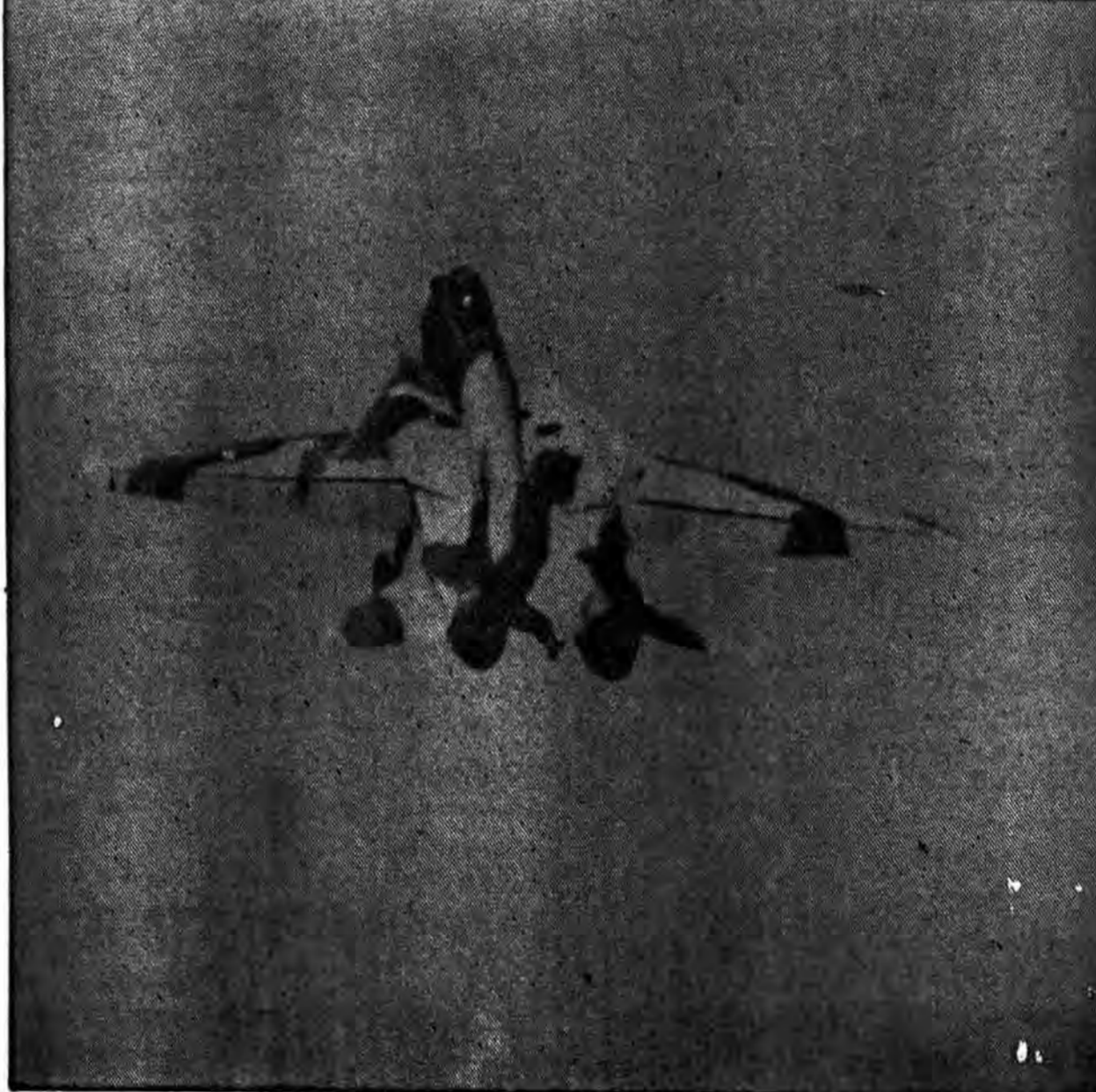
پرسنل فنی که از قبل آغاز شده
بود. در ساعت ۵ بسامداد روز
شنبه اول مهرماه سال پنجاه و نه
۱۴۰ فرورد از هواپیماهای
جنگنده ارتش اسلام همزمان
وارد خاک عراق شده و
بزرگترین حمله تهاجمی انبوه
شکارهای ایران با رشادتی کم
نظیر به تاسیسات نظامی و
اقتصادی دشمن انجام گردید و
چنان ضرب شتی به صدام نشان
داد و او را از خواب خردگوشی
بیدار ساخت که هنوز آثار
وحشت آن در حکام بغداد
هویداست. پرواز ۱۴۰ هواپیما از
کشور انقلاب شده و در محاصره
اقتصادی و بریدن بند وابستگی
با ابرجانیکاران آن هم با عبور
از دیوار آتش پدافند هوایی عراق
و با وجود موشکهای هدایت
شونده به تعداد ناشمارش به
چیزی جز یک معجزه نمی ماند و
معجزه آسوتر اینکه به لحاظ
نظامی ضایعات حمله ۱۴۰
هواپیما به پایگاههای دشمن باید

متجاوز از ۸۰ درصد باشد اما سا
عنایات راهبر این انقلاب حضرت
حق جل جلاله از تعداد هواپیماهای
مذکور تنها دو فروبرد آن
بازنگشت و این امر در تاریخ
جنگهای هوایی دنیا بی سابقه
بود.
در جریان این حمله سرنوشت
ساز خلبانان ارتش اسلام ۱۵
پایگاه نظامی و تاسیسات نفتی را
در جنوب بغداد مناطق شمالی و
جنوبی عراق بمباران کردند به
طوری که رسانهای گروهی عراق
و مسئولین نظامی این کشور
ناگزیر مجبور به بیان قسمتی از
این واقعت شدند و از این روز به
بعد نیروی هوایی ارتش اسلام
نقش بمباران مراکز حساس
دشمن در خاک این کشور را به
عهده گرفته و همراه آن به
پشتیبانی هوایی از قوای اسلام
و حراست از آسمان انقلاب
اسلامی پرداخت و در طی دو

سال جنگ تحمیلی رحمت
طاعت فرسای برادران دلیر
وفداکار در این نیرو تاریخی
درخشان از خود بر جای گذاشت
به عنوان مثال سردارانی که به
بحوی در تعمیر و راه اندازی
هواپیماها سهیم همد با وجود
کمبودها از تجهیزات و لوازم
یدکی گرفته تا مستشاران فنی،
معایب سیستمهای مختلف
را گرفته و آن هم با درصد
اطمینان فوق احتیاج، شما
در نظر سگرید که وقتی
امریکائنها در ایران بودند
از تلاش برادران نیروی هوایی
در رفع عیب و آماده سازی
قسمت های حساس هواپیما
جلوگیری می کردند تا مبادا
ایشها در این رمبه خود کفا
شوند.
امریکائنها این مواره را با
شدت هرچه نامتبر حفظ می
کردند و درصد بودند تا
همواره ما را نسبت به تسکین
خود عقب نگه دارند با این

*** اول مهر ماه ۱۳۵۹ خلبانان شجاع
نیروی هوایی در یک تهاجم گسترده به
تاسیسات نظامی- اقتصادی عراق
آنچنان ضرب شستی به رژیم
صهیونیستی صدام نشان دادند که پس
از گذشت ۲ سال آثار وحشت از چهره
حکام بغداد هویدا است.**
*** در جریان تهاجم گسترده و
سرنوشت ساز ۱۴۰ فرورد هواپیماهای
نیروی هوایی جمهوری اسلامی ۱۵
پایگاه نظامی و تاسیسات نفتی عراق از
شمال تا جنوب عراق بمباران شد.**
*** خلبانان ما دهها بار جان خود را
به خطر حتمی انداخته اما حاضر
نشده اند کوچکترین صدمه ای به افراد
عادی برسانند.**

اوصاف دشمن یعنی به
سز کردگی امریکا حساب می
کرد که با یک پورش وحشیانه به
پایگاههای نظامی ما وردن یک
صربه کاری عدم توانائی نیروی
هوایی را تشدید نموده و آنرا از
کارائی خواهد اداخت اما طولی
نکشید که با پاسخهای دندان
شکن جگدهها و پدافند هوایی
ارتش اسلام هواپیماهای عراقی از
برد رویاری با نیروی هوایی
ایران عاجز شدند و ملت شهید
پروز ما طی دو سال جنگ
تحمیلی شاهد بود که خلبانان
ریون و دلیل صدام پس از تحمل
شکستی سنگین، حملات خود را
متوجه مناطق مسکونی کرد و از
آن پس کارائی نیروی هوایی
عراق تنها در همین حد خلاصه
می شد اما دلیر مردان آسمان
نیلگون جمهوری اسلامی از
همان لحظه اول شروع عملیات تا
به امروز استراژی حملات خود
را بر اصل مبارزه و ستبر بی امان
با دشمن و خودداری از رساندن
خسارت و صدمه به مردم بی
دفاع قرار داده اند و همانطور که
همگان از امت اسلامی ایران
گرفته تا تمامی مردم مسئله



بقیه در صفحه ۷